

[A Persian translation of the message of the Universal House of Justice  
dated April 2002 to the World's Religious Leaders]

ترجمه‌ای از  
نامه بیت العدل اعظم الهی خطاب به رهبران ادیان جهان  
(از: مرکز جهانی بهائی)

آوریل ۲۰۰۲

خطاب به رهبران ادیان جهان

میراث پایدار قرن بیستم آن است که مردم جهان را بر آن داشت تا به تدریج خود را اعضای یک نژاد واحد شمرند و کره زمین را وطن مشترک تمام انسان‌ها دانند. علی‌رغم اختلافات و خشونت‌های مداومی که افق عالم را تیره می‌سازد تعصباتی که زمانی از جمله خصوصیات ذاتی بشر محسوب می‌شد اکنون در همه جا رو به زوال است و به همراه آن، موانعی که قرن‌ها نوع انسان را به هویت‌های ناسازگار فرهنگی، قومی و ملی منقسم کرده بود، فرو می‌ریزد. وقوع تحوّل‌ی چنین بنیادین در مدّتی چنین کوتاه که در بستر تاریخ می‌توان آن را در حقیقت یک‌شبه دانست، خود نشانه‌ای از وسعت امکانات آینده است.

جای بسی تأسف است که دین سازمان‌یافته که دلیل اصلی وجودش ترویج صلح و برادری است اغلب به صورت یکی از بزرگ‌ترین موانع در این مسیر عمل می‌کند. یک نمونه به خصوص دردناک این طرز عمل آن است که دین سازمان‌یافته از دیرزمان بر تعصّب و قشریت مذهبی مهر تأیید زده است. این جمع در مقام شورای مدیریت یکی از ادیان جهان خود را موظف به ارائه این توصیه می‌داند که هرچه زودتر چالشی که این حمایت از تعصّب و قشریت برای رهبری مذهبی ایجاد می‌کند مجدّانه مورد رسیدگی قرار گیرد. هم مسئله اشاعه تعصّب مذهبی و هم اوضاع حاصله از آن ایجاب می‌کند که با صراحت سخن بگوییم. اطمینان داریم که انگیزه خدمت مشترک به خداوند متعال سبب خواهد شد که گفته‌های ما با همان روح خیرخواهی‌ای که عرضه گردیده پذیرفته شود.

اهمیت و فوریت رسیدگی به این موضوع با بررسی پیشرفت‌های حاصله در زمینه‌های دیگر روشن‌تر می‌گردد. زنان در گذشته جز در مواردی استثنایی انسان‌هایی فرودست انگاشته می‌شدند، عقاید عمومی در باره طبیعت آنان مشحون از خرافات بود، از امکان ابراز استعدادهای نهفته روح انسانی محروم بودند و نقش‌شان به برآوردن حوایج مردان تنزل داده می‌شد. بدیهی است که هنوز هم در بسیاری از جوامع این وضع اسف‌بار هم‌چنان حکم فرماست و حتی با تعصّب از آن دفاع می‌شود. اما امروز در سطح گفتمان جهانی مفهوم تساوی زن و مرد عملاً اهمیت و اعتبار یک اصل مورد پذیرش همگان را به دست آورده و در اکثر مجامع علمی و رسانه‌های گروهی نیز از نفوذ مشابهی

برخوردار است. این تحوّل فکری آن‌چنان بنیادین است که مدافعین برتریِ مرد باید حامیان طرز فکر خود را در خارج از دایرهٔ صاحبان عقل سلیم جستجو کنند.

لشکر درماندهٔ مکتب ملّی‌گرایی نیز با همین سرنوشت رو به رو است. با هر بحرانی که در امور جهانی رخ می‌دهد شهروندان آسان‌تر می‌توانند تفاوت بین عشق وطن که بر غنای حیات انسانی می‌افزاید و سرسپردن به لفاظی‌های آتشین و تحریک‌آمیز را که هدفش برانگیختن حسّ تنفّر و ترس از دیگران است تشخیص دهند. عکس العمل عمومی نسبت به شرکت در مراسم ملّی‌گرایانه، حتّی وقتی مصلحت چنین ایجاب نماید، همانقدر که در گذشته با احساس ایمان و شور و هیجان همراه بود حال با نوعی احساس عدم راحت توأم است. با بازسازی مستمرّی که در نظم بین‌المللی صورت می‌گیرد ملّی‌گرایی روز به روز کم‌رنگ‌تر و ضعیف‌تر می‌شود. هر چقدر تشکیلات کنونی سازمان ملل متحد ناقص باشد و هر چقدر توانائیش برای مداخلهٔ نظامی مشترک در برابر تعدّی و خشونت محدود باشد، بر هیچ کس مشتبه نیست که دوران تمسّک به حاکمیت ملّی رو به زوال است.

فرایندهای تاریخی بطلان ادّعاهای بی‌اساس تعصّبات نژادی و قومی را نیز به وضوح نشان داده است. نژادپرستی به خاطر پیوندش با فجایع قرن بیستم آن‌چنان منفور گشته که حال نوعی بیماری معنوی شمرده می‌شود. اگرچه هنوز در بسیاری از نقاط جهان نژادپرستی به صورت یک گرایش اجتماعی و آفتی در زندگی بخش عمده‌ای از نوع بشر باقی مانده است اما از نظر اصولی آن‌چنان مورد نکوهش خاصّ و عام واقع شده که دیگر هیچ گروهی نمی‌تواند انتساب نژادپرستی را با آرامش خیال بپذیرد.

این بدان معنی نیست که گذشته‌ای تاریک به کلّی محو گردیده و دنیای جدیدی از نور ناگهان پا به عرصهٔ وجود نهاده. بسیاری از مردم جهان هنوز با پی‌آمدهای تعصّبات عمیق قومی، جنسی، ملّی و طبقاتی دست به گریبان‌اند. شواهد موجود همگی حاکی از آنست که این بی‌عدالتی‌ها تا دیرزمان ادامه خواهد یافت زیرا مؤسّسات و موازینی که نوع بشر آنها را طرح‌ریزی می‌کند خیلی به کندی توان آن را می‌یابند که نظمی نوین در روابط انسان‌ها بنیان نهند و دردِ ستم‌دیدگان را التیام بخشند. ولی نکتهٔ مهم آن است که نوع انسان مرحله‌ای را پشت سر گذاشته است که عملاً بازگشت به آن امکان‌پذیر نیست: اصول اساسی مشخص گردیده، به صورتی واضح بیان شده، به‌طور وسیع اعلان گردیده، و به نحوی روزافزون در مؤسّساتی متبلور می‌شود که قادرند آنها را در رفتار عمومی تنفیذ نمایند. شکی نیست که این تلاش هر چقدر طولانی و دردناک باشد نتیجه‌اش تقلیب و تحوّل کامل روابط بین مردمان جهان خواهد بود.

\*

در آغاز قرن بیستم چنین به نظر می‌رسید که تعصّبی که بیش از همهٔ تعصّبات، مغلوب نیروهای تغییر و تحوّل خواهد شد، تعصّب مذهبی است. در جهان غرب، پیشرفت‌های علمی بعضی از ستون‌های اصلی انحصارگرایی مذهبی را در هم کوبیده بود. با توجّه به تحوّل که در درک نوع انسان از نفس خویش در حال بروز بود، جنبش

بین ادیانی (Interfaith movement) نویدبخش‌ترین پیشرفت جدید دینی به نظر می‌رسید. در سال ۱۸۹۳ میلادی نمایشگاه جهانی کلمبیا با تأسیس بنیان مشهور "پارلمان ادیان" حتی گردانندگان بلندپرواز خود را به شگفتی انداخت زیرا این مجمع جلوه‌گاه بینشی از توافق معنوی و اخلاقی بود که افکار عمومی را در تمام قارات مسحّر نمود و توانست حتی عجایب علمی، صنعتی و تجاری را که در آن نمایشگاه مورد تجلیل و تحسین همگان واقع شده بود تحت الشعاع قرار دهد.

به طور خلاصه چنین می‌نمود که دیوارهای کهن فروریخته است. این گردهم‌آیی از دید اندیشمندان منتقد دینی، بی‌ظیر و "در تاریخ عالم بی‌سابقه" بود. به گفته بنیان‌گذار اصلی و نام‌دار آن، این پارلمان "جهان را از تعصب و تحجرهایی بخشیده" بود. با اطمینان چنین پیش‌بینی می‌شد که یک رهبری خلاق از این فرصت استفاده خواهد کرد و در بین جوامع مذهبی جهان که از دیرباز بین‌شان تفرقه افتاده بود، آن روح اخوتی را بیدار خواهد کرد که می‌توانست زیرساز اخلاقی لازم را برای دنیای جدید رفاه و پیشرفت فراهم سازد. با این دل‌گرمی، انواع و اقسام نهضت‌های بین ادیانی ریشه گرفت و شکوفا گردید. کتب و نشریات بی‌شماری به بسیاری از زبان‌ها، انبوه روزافزونی از مردم جهان را اعم از دین‌دار و بی‌دین با تعالیم ادیان بزرگ آشنا نمود، روندی که پس از آن توسط تلویزیون، سینما و سرانجام اینترنت دنبال شد. مؤسّسات آموزش عالی دوره‌های لیسانس و فوق لیسانس در مطالعات تطبیقی ادیان آغاز نمودند. در پایان قرن بیستم، جلسات عبادت بین دینی که تا چند دهه قبل از آن حتی تصوّرش هم امکان نداشت، کم‌کم امری معمول و متداول شده بود.

متأسفانه این ابتکارات فاقد انسجام فکری و تعهد معنوی به نظر می‌رسد. برخلاف فرایندهای متحدکننده‌ای که در حال دگرگون ساختن دیگر روابط اجتماعی بشر است، این عقیده که همه ادیان بزرگ جهان در مبدأ و ماهیت از اعتبار یکسانی برخوردارند با مخالفت سرسختانه اذهان فرقه‌گرا رو به روست. پیشرفت در زمینه تلفیق نژادی صرفاً نمایان‌گر غلبه احساسات و یا یک استراتژی نیست بلکه تحوّلی است که از درک این نکته نشئت می‌گیرد که مردم کره زمین نوع واحدی را تشکیل می‌دهند و تفاوت‌های بسیار آنان به خودی خود نه امتیازی و نه نقصی برای تک‌تک افراد بشر ایجاد می‌کند. آزادی زنان نیز به همین نحو موجب شده است که هم بنیادهای اجتماع و هم افکار عمومی این نکته را بپذیرند که هیچ دلیل قابل قبول بیولوژیکی، اجتماعی و یا اخلاقی وجود ندارد که انکار تساوی کامل زنان با مردان و یا عدم امکانات تحصیلی مساوی برای دختران و پسران را توجیه کند. هم‌چنین تقدیر از مساعدت برخی از ملل در شکل دادن به یک تمدن جهانی در حال تکامل، تأیید این توهم نیست که مساعی سایر ملل در این زمینه بی‌ارزش و یا ناچیز است.

چنین به نظر می‌رسد که در اغلب موارد رهبری مذهبی قادر نیست مسئولیت انجام یک چنین تغییر جهت بنیادینی را بر عهده بگیرد. سایر گروه‌های اجتماع، مقتضیات یگانگی نوع بشر را نه تنها به عنوان قدم اجتناب‌ناپذیر بعدی برای پیشرفت تمدن بلکه به منزله تحقق هویت‌های متنوع جزئی‌تری که نوع بشر در این لحظه خطیر در تاریخ جمعی خود به همراه می‌آورد با آغوش باز می‌پذیرند. با این حال بخش اعظم دین‌سازمان‌یافته از

مقابله با آینده عاجز و ناتوان است چه پای‌بند همان افکار جزمی و ادعاهای مالکیت انحصاری حقیقت می‌باشد که سبب ایجاد شدیدترین منازعات تفرقه‌انداز در بین سکنه زمین شده است.

پی‌آمدهای این امر از لحاظ رفاه و آرامش بشری ویران‌کننده بوده است. مسلماً لازم نیست فجایعی که امروزه در اثر جوشش تعصب مذهبی بر جوامع نگون‌بخت وارد می‌شود و نام دین را ننگین می‌سازد به تفصیل بیان گردد. این پدیده تازگی هم ندارد. یک نمونه از موارد فراوان آن، جنگ‌های مذهبی قرن شانزدهم میلادی در اروپا بود که سبب هلاکت سی درصد از جمعیت کل آن قاره گردید. باید اندیشید که محصول درازمدت بذرهایی که به دست نیروهای کوردل خشک‌اندیشی فرقه‌گرا در ضمیر مردم کاشته شد و سبب آن همه جنگ و ستیزگشت چه بوده است.

علاوه بر این فجایع، صدمه دیگری که تعصبات مذهبی بر بشریت وارد آورده، خیانت به عقل است که بیش از هر عامل دیگری قابلیت ذاتی دین را برای ایفای نقشی قاطع در شکل بخشیدن به امور جهانی از آن ربوده است. نهادهای دینی با دل‌بستگی به دستورالعمل‌هایی که سبب تشمت و تزییع نیروهای انسان می‌شود، در موارد بسیاری عامل اصلی ممانعت از جستجو و کشف حقیقت و جلوگیری از به کار بردن آن استعدادها و فکری‌ای بوده‌اند که نوع بشر را از سایر مخلوقات ممتاز می‌سازد. نکوهش ماتریالیسم یا تروریسم به تنهایی کمک مؤثری به مقابله با بحران‌های اخلاقی کنونی نخواهد کرد مگر اینکه نهادهای مذهبی در ابتدا صادقانه به جبران قصور خود در ایفای مسئولیت‌های خویش پردازند، قصوری که سبب شده است جمهور مؤمنین در برابر اثرات منفی این عوامل بی‌دفاع و آسیب‌پذیر باشند.

منظور از این تأملات دردناک محکوم کردن دین سازمان‌یافته نیست بلکه یادآوری نیروی بی‌ظنری است که در آن نهفته است. دین چنان‌که همگی آگاهیم تا اعماق انگیزه‌های انسان نفوذ می‌کند. هر زمان که دین به روح تعالیم و به مثل‌اعلای هیاکل ملکوتی که نظام‌های بزرگ عقیدتی را به جهان عطا کرده‌اند وفادار بوده است قابلیت محبت، بخشش، خلاقیت، شهامت، غلبه بر تعصبات، فداکاری برای رفاه عمومی و مهار کردن غرایز حیوانی را در جمهور مردمان بیدار نموده است. بدون شک نیروی مؤثر و سرنوشت‌ساز در تطبیف طبیعت انسانی قوه نافذ این مظاهر الهی بوده است که از سپیده‌دم تاریخ مدون، پی در پی در عالم وجود ظاهر شده‌اند.

همین نیرو که در ادوار پیشین با چنین اثراتی عمل نموده، هنوز هم یک خصیصه پایدار ضمیر آگاه بشری است. این نیروی الهی علی‌رغم تمام مشکلات و بدون اینکه مورد استقبال قابل توجهی قرار گیرد، هم‌چنان تلاش نفوس بی‌شماری را برای ادامه حیات تقویت می‌کند و در تمام سرزمین‌ها سبب قیام قهرمانان و قدیسینی می‌گردد که زندگانی‌شان قانع‌کننده‌ترین دلیل بر حقیقت اصول مندمج در کتب مقدسه ادیان آنان است. همان‌گونه که سیر تمدن نشان می‌دهد، دین قادر است که بر ساختار روابط اجتماعی نیز عمیقاً اثرگذارد. در واقع به سختی می‌توان هیچ پیشرفت بنیادینی در تمدن را به نظر آورد که تحرک و جهش اخلاقی‌اش از این سرچشمه جاودانی نشئت نگرفته باشد. در این صورت آیا می‌توان تصور نمود که ورود به مرحله نهایی فرایند هزاران ساله نظام بخشیدن به

امور این کرهٔ خاکی بتواند در یک خلاء روحانی صورت گیرد؟ اگر مرام‌های ناهنجاری که در قرن بیستم در سراسر عالم رواج یافتند هیچ اثر مثبت دیگری نداشته‌اند، لااقل به طور قطع ثابت نموده‌اند که جای‌گزین‌هایی که مخلوق ذهن بشر است نمی‌تواند این نیاز را برآورده نماید.

\*

مقتضیات امروز در بیانی که بیش از یک قرن پیش از قلم حضرت بهاء‌الله صادر و در دهه‌های متعاقب در سراسر عالم منتشر گردید خلاصه شده است:

شکلی نیست جمیع احزاب به افق اعلی متوجهند و به امر حقّ عامل. نظر به مقتضیات عصر اوامر و احکام مختلف شده و لکن کل من عند الله بوده و از نزد او نازل شده و بعضی از امور هم از عناد ظاهر گشته. باری به عضد ایقان اصنام اوهام و اختلاف را بشکنید و به اتحاد و اتفاق تمسک نمایید.

این دعوت خواستار آن نیست که ایمان به حقایق اساسی هیچ یک از ادیان بزرگ جهان کنار گذاشته شود. کاملاً برعکس. ایمان یک لزوم ذاتی است و خود شاهد و برهان خویش است. آنچه دیگران باور دارند یا ندارند نمی‌تواند برای یک انسان با وجدان مرجعیت داشته باشد. نکته‌ای را که بیان فوق به صراحت توصیه می‌کند ترک تمام دعاوی انحصارگرایی یا خاتمیت است که با اختناق روح انسان، بزرگ‌ترین عامل نابودی انگیزه یگانگی و وحدت و مروج نفرت و خشونت بوده است.

به عقیده ما، اگر قرار است رهبری دینی در اجتماعی جهانی که در نتیجهٔ تجارب تقلیب‌کنندهٔ قرن بیستم در حال شکل گرفتن است معنا و مفهومی داشته باشد، رهبران ادیان باید به این چالش تاریخی پاسخ گویند. پیداست که هر روز شمار فزاینده‌ای از مردم این نکته را درمی‌یابند که اساس حقیقت تمام ادیان یکی است. این شناخت از طریق حلّ مجادلات فقهی حاصل نمی‌شود بلکه نتیجهٔ یک حسّ آگاهی درونی است که از گسترش روزافزون دامنهٔ آشنایی با دیگران و از پذیرش یگانگی نوع انسان برمی‌خیزد. از میان انبوه عقاید، شعائر و قوانین مذهبی که از ادوار گذشته به میراث مانده، این احساس حال به تدریج پدید می‌آید که همانند وحدتی که در ملیت‌ها، نژادها و فرهنگ‌های متنوع مشهود است، زندگی روحانی نیز یک حقیقت نا محدود واحد و قابل وصول برای همگان است. برای آنکه این احساس خفیف استحکام یابد و بتواند به نحوی مؤثر به بنای جهانی مشحون از صلح و آرامش کمک کند، باید افرادی که سکنهٔ کرهٔ زمین آنان را، حتی در این دیرگاه، مرجع و هادی خود می‌دانند، آن را صمیمانه تأیید نمایند.

به طور قطع در بین سنن دینی عمدهٔ جهان تفاوت‌های عظیمی از لحاظ احکام اجتماعی و نحوهٔ عبادت وجود دارد. با در نظر گرفتن هزاران سال که طی آن ظهورات متوالی الهی نیازهای دائم التّغییر یک تمدن رو به تکامل را مورد توجه قرار داده‌اند، نمی‌توان جز این انتظار داشت. در واقع چنین به نظر می‌رسد که یکی از

ویژگی‌های آثار مقدسه اکثر ادیان بزرگ آنست که هر یک به نحوی اصل ماهیت تکاملی دین را بیان می‌کند. آنچه را که نمی‌توان اخلاقاً توجیه کرد اینست که میراث‌های فرهنگی که هدف‌شان غنی ساختن تجارب روحانی بشر بوده است، آلت دست قرار گیرند و وسیله‌ای برای دامن زدن به آتش تعصب و بیگانگی گردند. وظیفه اولیه انسان همیشه این خواهد بود که به جستجوی حقیقت پردازد، بر طبق حقایقی که می‌پذیرد زندگی کند و مساعی دیگران را در این راستا کاملاً محترم شمرد.

ممکن است برخی اعتراض کنند که اگر اذعان شود که ادیان بزرگ همگی به طور مساوی منشأ الهی دارند، نتیجه‌اش تشویق و یا لاقلاً تسهیل گرویدن عده‌ای از یک دین به دین دیگر خواهد شد. این نکته چه صحیح و چه غلط در برابر فرصتی که سرانجام، تاریخ برای کسانی که از جهانی فراتر از این دنیای خاکی آگاهند به وجود آورده و در برابر مسئولیت منبث از این آگاهی، مسلماً امری بسیار ناچیز و کم‌اهمیت است. هر یک از ادیان بزرگ می‌تواند شواهدی چشم‌گیر و معتبر بر کارایی خود در پرورش فضایل اخلاقی ارائه نماید. به همین ترتیب هیچ کس نمی‌تواند به نحو قانع‌کننده‌ای مدعی شود که اصول و عقاید وابسته به یک سیستم عقیدتی با شدتی بیشتر یا کمتر از عقاید سیستم‌های دیگر، علت اشاعه تعصب و خرافات بوده است. در جهانی که در حال یک پارچه شدن است طبیعی است که الگوهای برخورد و معاشرت دست‌خوش یک فرایند مداوم تغییر و تبدیل خواهد بود و نقش مؤسسات از هر قبیل که باشند مسلماً بررسی این مسئله است که چگونه این تحولات می‌تواند در مسیر ترویج وحدت و یگانگی سوق داده شود. ضامن آنکه نتیجه نهایی این تحولات از نظر روحانی، اخلاقی و اجتماعی درست و پایدار خواهد بود، ایمان جاودانه توده‌های مردم عادی کره زمین به این نکته است که جهان تابع آمال و امیال زودگذر بشری نیست بلکه زمام آن در قبضه قدرت خداوندی مقتدر و مهربان است.

هم‌زمان با در هم شکستن سدهایی که مردم را از هم جدا می‌کند، عصر حاضر شاهد فروریختن دیواری است که زمانی رسوخ‌ناپذیر بود و در گذشته تصور می‌شد حیات آسمانی را برای ابد از حیات دنیوی جدا می‌سازد. کتب مقدسه همه ادیان همواره به مؤمنین آموخته‌اند که خدمت به دیگران را نه تنها وظیفه‌ای اخلاقی بلکه راهی برای تقرّب شخص به خداوند بدانند. این اصل شناخته شده امروز تحت تأثیر بازسازی پیش‌رونده اجتماع معانی تازه‌ای به خود می‌گیرد. با تبدیل تدریجی وعده دیرینه استقرار جهانی پر از عدل و داد به هدفی واقع بینانه، برآوردن نیازهای روح انسان از یک سو و حوایج اجتماع از سوی دیگر بیشتر و بیشتر به منزله جنبه‌های متعامل یک زندگی روحانی بالغ دیده خواهند شد.

برای اینکه رهبری دینی بتواند از عهده چالشی برآید که این بینش اخیر گویای آن است، کار باید با اذعان به این نکته آغاز گردد که دین و علم دو نظام لازم دانایی‌اند که به وسیله آنها ادراکات بالقوه بشری پرورش می‌یابد. علم و دین، این دو نحوه اساسی که ذهن از طریق آنها حقیقت را کشف می‌کند، نه تنها به هیچ وجه با هم در تضاد نیستند بلکه به یکدیگر متکی‌اند و در آن دوره‌هایی از تاریخ — دوره‌هایی کمیاب اما پرشکوه — که واقعیت مکمل بودن آنها پذیرفته شده و این دو توانسته‌اند با هم کار کنند بیش از هر وقت دیگر پرثمر و اثر بوده‌اند. بینش‌ها

و مهارت‌های حاصله از پیشرفت‌های علمی را باید همیشه تابع هدایت تعهدات اخلاقی و روحانی قرار داد تا بتوان از آنها به نحو صحیح استفاده نمود. اعتقادات دینی نیز هر قدر گرامی باشند باید بتوان آنها را با طیب خاطر با روش‌های علمی بی‌طرفانه بررسی کرد.

سرانجام به مسئله‌ای می‌رسیم که چون مستقیماً با وجدان سروکار دارد با احتیاط به آن می‌پردازیم. عجب نیست که از بین وسوس بی‌شمار دنیا، وسوسه‌ای که رهبران ادیان را به امتحان کشیده همانا اعمال قدرت در مسائل عقیدتی است. کسی که سالیان دراز هم خود را صرف مطالعه و تمعن در کتب مقدسه هر یک از ادیان بزرگ نموده است، نیازی به یادآوری این اصل بدیهی و مکرر الوقوع ندارد که خاصیت بالقوه قدرت آنست که سبب فساد گردد و هر چه قدرت بیشتر شود می‌تواند فساد بیشتری به بار آورد. پیروزی‌های ناگفته و عاری از تظاهر عده بی‌شماری از روحانیون در این زمینه در طی قرون و اعصار بدون شک یکی از منابع عمده نیروی خلاقه دین سازمان‌یافته بوده و باید آن را یکی از بارزترین امتیازات دین به شمار آورد. به همان نسبت، تسلیم شدن دیگر رهبران دینی در برابر وسوسه قدرت و منافع دنیوی، زمینی حاصل‌خیز برای رشد بذربدینی، فساد و یأس در بین همه ناظران فراهم کرده است. اثرات و پی‌آمدهای این تسلیم بر توانایی رهبری دینی برای ایفای مسئولیت اجتماعی خود در این مقطع از تاریخ، نیازی به شرح و بسط ندارد.

\*

دین چون مقصدش تهذیب اخلاق و ایجاد تعادل و هماهنگی در روابط بشری است در سراسر تاریخ در مقام مرجع نهائی برای معنا بخشیدن به زندگی عمل کرده است. دین در تمام اعصار صواب را ترویج نموده، خطا را نکوهش کرده و بینشی از استعدادهای بالقوه ناشناخته در برابر انظار کسانی که دیده بینا داشته‌اند قرار داده است. روح انسانی به مدد هدایات دین تشویق شده است که بر نقایص این جهان خاکی فائق گردد و قوای مکنونه خود را به کمال رساند. در عین حال، دین (religion) چنان‌که از معنای ریشه این لغت در زبان لاتین (ligare) بر می‌آید نیروی اصلی برای پیوند دادن مردمان مختلف به صورت جوامع بزرگ‌تر و پیچیده‌تری بوده است که از طریق آن، استعدادها و قابلیت‌های شکوفا شده فردی می‌تواند جلوه‌گر شود. مزیت بزرگ عصر حاضر چشم‌اندازی است که تمامی نوع انسان را قادر می‌سازد تا این فرایند تلطف‌گر و تعالی‌بخش را به صورت یک پدیده واحد مشاهده نماید، پدیده‌ی رو به روشن شدن مکرر جهان خاک با عالم پاک.

با الهام از این چشم‌انداز، جامعه بهائی از همان ابتدا مجدانه مروج فعالیت‌های بین‌ادیانی بوده است. علاوه بر روابط ارزنده‌ای که بر اثر این فعالیت‌ها به وجود می‌آید، بهائیان تلاش پیروان ادیان مختلف را برای نزدیک شدن به یکدیگر اقدامی در راستای اراده الهی برای نوع بشر مشاهده می‌نمایند، بشری که در آستانه مرحله بلوغ جمعی خود می‌باشد. در این راه اعضای جامعه بهائی به ارائه هر نوع کمک ممکن ادامه خواهند داد. با این حال این را وظیفه خود نسبت به هم‌کارانمان در این اقدام مشترک می‌دانیم که عقیده خویش را با صراحت بیان نماییم که اگر گفت‌وگو بین‌ادیانی بخواهد کمک مؤثری به درمان دردهایی که بشریت ناامید را فرا گرفته بنماید باید

اکنون با کمال صداقت و بدون طفره‌روی، آن حقیقت کلی را که علت ایجاد جنبش بین ادیانی بوده است بپذیرد، یعنی اینکه خدا یکی است و دروای گوناگونی جلوه‌های فرهنگی و تعبیرات انسانی، دین نیز یکی است.

با گذشت هر روز این خطر فزونی می‌یابد که شعله تعصبات دینی چنان آتشی در سراسر جهان برافروزد که عواقب موحش آن خارج از حد تصور است. حکومت‌های مدنی به تنهایی قادر به دفع چنین خطری نیستند. هم‌چنین نباید این امید واهی را در دل پیروانیم که صرفاً دعوت به تساهل و تسامح می‌تواند مخاصماتی را که به نام خدا و دین صورت می‌گیرد فرو نشانند. حلّ این بحران مستلزم آنست که رهبری دینی مانند کسانی که راه مقابله با تعصبات ویران‌گر مشابهی از قبیل تعصبات نژادی، جنسی و ملی را به روی اجتماع گشودند، گذشته را با قاطعیّت کنار بگذارد. اعمال نفوذ در امور وجدانی تنها وقتی قابل توجیه است که برای خدمت به رفاه نوع بشر باشد. و در این خطیرترین نقطه عطف در تاریخ تمدن، نیازهای این خدمت کاملاً واضح است. حضرت بهاءالله تأکید می‌فرماید که "مقصود اصلاح عالم و راحت امم بوده. این اصلاح و راحت ظاهر نشود مگر به اتّحاد و اتّفاق."

[امضا: بیت العدل اعظم]